



درس فراج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مطلق و مقید
موضوع جزئی: مقدمات حکمت - مقدمه دوم - جهت سوم: احراز مقام بیان
تاریخ: ۱۱ آبان ۱۴۰۱
مصادف با: ۷ ربیع الثانی ۱۴۴۴
سال چهاردهم
جلسه: ۲۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

جهت سوم: احراز مقام بیان

در مقدمه دوم از مقدمات حکمت دو جهت بحث بیان شد یکی اصل تبیین این مقدمه و دیگری اینکه آیا مقدمیت آن مورد قبول است یا خیر؟

لکن یک جهت سومی هم در خصوص این مقدمه مطرح شده که اشاره به آن لازم است. ما گفتیم متکلم باید در مقام بیان تمام مرادش باشد و منظور از مراد، نیز مراد استعمالی است و مقدمیت آن را نیز پذیرفتیم. لکن مسئله این است که آیا این امر باید احراز شود یا خیر؟ در ارتکاز بسیاری از ما این است که اینکه متکلم در مقام بیان باشد باید احراز شود. همین که ما بیاییم بگوییم متکلم در مقام بیان است، در حالیکه احراز نشده برای ما، این کافی نیست. در این باره دو قول وجود دارد:

۱. مشهور معتقدند که اگر بخواهیم به اطلاق اخذ کنیم حتما باید احراز کنیم متکلم در مقام بیان بوده.

۲. برخی می‌گویند احراز اینکه متکلم در مقام بیان بوده لازم نیست، همین قدر که قرینه‌ای بر اجمال یا اهمال نباشد کفایت می‌کند برای اینکه بگوییم متکلم در مقام بیان است.

این مسئله مهمی است باید ببینیم آیا احراز این مطلب لازم است یا خیر؟ چون در مواردی که ما شک می‌کنیم متکلم در مقام بیان است یا خیر؛ این موثر است.

کلام محقق خراسانی

محقق خراسانی می‌فرماید: اگر جایی شک کردیم متکلم در مقام بیان است یا خیر، بعید نیست که بگوییم اصل این است که متکلم در مقام بیان باشد. اینکه می‌گویند اصل این است که متکلم در مقام بیان است، یعنی عقلاء وقتی مواجه می‌شوند با کلامی؛ اگر شک کنند گوینده آن سخن در مقام بیان هست یا نه، می‌گویند در مقام بیان است. ایشان تعبیر اصل به کار برده است. می‌گوید این یک اصل عقلایی است، اصل عقلایی یعنی عقلاء بنا را بر این می‌گذارند که متکلم در مقام بیان است. منظور از اصل عقلایی این است، یعنی بناء عقلاء بر اینکه با این کلام معامله مقام بیان می‌کنند.

کلام محقق بروجردی

برخی از شاگردان محقق خراسانی تعبیر ظاهر حال متکلم را به کار بردند. محقق بروجردی می‌گوید: ظهور حال متکلم در این است که کلام صادر از او برای این القاء شده که آنچه را که اراده کرده بیان کند. زیرا سخن گفتن مثل سایر افعال انسان اختیاری است و امر فعل اختیاری به دست فاعل است. این متکلمی که سخن می‌گوید، از روی اختیار هم سخن می‌گوید، اگر می‌خواست غیر از این

را بیان کند بالاخره یک قرینه‌ای را می‌آورد، یک قرینه‌ای بر اجمال یا اهمال و چنین چیزی اینجا وجود ندارد. بنابراین ظاهر حال او این است که او دارد همه آنچه را که در موضوع حکمش دخیل است بیان می‌کند، کلام ایشان این است «فکلامه بما انه عمل من اعماله لا بما انه لفظ دال يدل دلالة عقلائية على انه بصدد بيان موضوع حکمه»؛^۱ می‌گوید: این سخن او به عنوان اینکه یک عملی از اعمال اوست، نه از حیث اینکه یک لفظ است و این لفظ این معنا را می‌دهد، نه، از نظر عقلاء سخن گفتن این آدم ظاهرش این است که دارد همه آنچه که مراد حکمش است را بیان می‌کند، و الا مسئله لفظ نیست، که عقلاء از این لفظ این را می‌فهمند. اینجا دو مسئله وجود دارد: یک وقت می‌گوییم: ظاهر لفظ این است و عقلاء از این جمله این را می‌فهمند که این موضوع، موضوع حکم است و چیز دیگری در آن دخیل نیست، این را مستند می‌کنیم به لفظ، ولی گاهی مستند می‌کنیم به اینکه حال متکلم این چنین است و بناء عقلاء در مواجهه با سخن متکلم این است که می‌گویند او در مقام بیان تمام مرادش است.

پس در موارد شک محقق خراسانی می‌گوید: اصل این است که متکلم در مقام بیان است یا به تعبیر برخی ظاهر حال متکلم این است که در مقام بیان است، حال این ظاهر حال را ممکن است برگردانیم به همان اصل؛ گاهی تعبیر اصل به کار برده می‌شود و گاهی تعبیر ظاهر، ظاهر یعنی ظاهر حال، اما در اصل احتمالات متعددی هست یک وقت می‌گوییم اصل و منظور اصل لفظی است و گاهی اصل می‌گوییم منظور اصل عقلی است و گاهی می‌گوییم اصل و منظور از آن اصل عملی است و گاهی اصل می‌گوییم و آن طور که محقق خراسانی بیان کردند، هیچ کدام از اینها نیست و بیشتر منظورشان بناء عملی عقلاء است.

سوال:

استاد: بله، ولی اصل هم می‌تواند بگونه‌ای تعبیر شود که به ظاهر حال برگردد. یک بحثی که بعضی از جاها مطرح شده این است که فرق بین اصل و ظاهر چیست؟ یک وقت می‌گوییم ظاهر، منظور ظاهر لفظ است، با لفظ کار داریم و یک وقت می‌گوییم ظاهر و مراد ظاهر حال است، این دو با هم فرق دارد، ما معانی مختلف اصل را باید احصاء کنیم و معانی مختلف یا استعمالات مختلف کلمه ظاهر را باید بیان کنیم و بعد اینها را با هم مقایسه کنیم، بعضی از این دو یک معنا اراده کنند ولی مسلماً با هم متفاوت هستند، اگر یک معنای خاصی از این دو بشود که بر هم قابل انطباق باشند، آن با یک توجیهاتی ممکن است پذیرفته شد و الا اصل و ظاهر هر کدام معنای خاص خودش را دارد و اینها با هم متفاوت هستند.

سوال

استاد: خیر، اصل در برخی تلقی‌ها هیچ ارتباطی با این ندارد ولی اینجا ممکن است با این توضیحی که دادیم که گفتیم ظاهر یعنی ظاهر حال متکلم، یکی باشند. اینکه می‌گوییم اصل این است که متکلم در مقام بیان باشد، این را می‌توانیم به دو سه نحو تفسیر کنیم، یک تفسیر این است که وقتی عقلاء با کلام متکلم مواجه می‌شوند آن را حمل بر در مقام بیان بودن می‌کنند و می‌گویند این موضوع حکمش همین است و مطلق است این می‌تواند با ظاهر یکی باشد ولی اینکه ما یکی را ریشه دیگری قرار دهیم، نه، درست نیست.

سوال:

استاد: منظورتان از همه جا یعنی چه؟ ما هم نمی‌گوییم همه جا. هر جایی به تناسب، ممکن است جایی باشد که موضوع ظاهر حال متکلم اصلاً فراهم نیست. اینجا یک سخنی متکلم گفته که می‌خواهیم ببینیم که مطلق را اراده کرده یا خیر؟ می‌گوید باید ببینیم در مقام بیان است یا خیر؟ می‌گوییم ما شک داریم که در مقام بیان است، می‌گوید ظاهر حال متکلم این است که وقتی یک حکمی را با یک موضوعی بیان می‌کند و ما قرینه‌ای هم نداریم که او در مقام اجمال یا ابهام باشد، ظاهر حال اقتضاء می‌کند که او در مقام بیان است، لذا ظاهر حال دیگر به لفظ کاری ندارد، مجموع اینها را که با هم می‌سنجیم یعنی این سخن و نبودن قرینه و اینها اقتضاء می‌کند که در مقام بیان باشد.

اینجا برخی از شاگردان دیگر محقق خراسانی نظر دیگری دارند. دقت کنید ما باید اینها را بررسی کنیم. محقق نایینی یک نظری دارند، محقق اصفهانی یک نظری دارند و بعد امام خمینی نیز اینجا مطلبی دارند و ما انظار این اعلام را باید بیان کنیم و انشاء الله نهایتاً ببینیم که حق در مسئله چیست؟

کلام محقق نایینی

محقق نایینی می‌گویند: اطلاق نباید اطلاق تطفلی باشد؛ یعنی نباید طفیلی باشد، اطلاق تطفلی یعنی اگر جایی متکلم اساساً برای بیان حکمی این کلام را بر زبان رانده، چنانچه بخواهیم در مورد یک حکم دیگری اطلاق را استفاده کنیم این می‌شود اطلاق تطفلی یا طفیلی، یعنی کأنه یک اطلاق اصلی داریم و یک اطلاق فرعی هر چند عنوان طفیلی بهتر است؛ ایشان مثال می‌زند به «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلُّ أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ» «اینجا جوارح یعنی سگ‌های شکاری، موضوع در مورد سگ‌های شکاری است، جوارح طبق روایات ما مربوط به کلاب است، می‌گوید: «تَعَلَّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»، اگر این سگ‌ها شکار کردند و چیزی را با دندان گرفتند و آوردند می‌توانید از اینها بخورید. و یعنی به جای اینکه با تیر بزنید سگ گردنش را گرفت و این حیوان را آورد اینجا «اکل» را جایز دانسته‌اند. از آن چیزهایی که این سگ‌ها گرفتند بخورید یعنی دیگر لازم نیست ذبح با آن شرایط انجام شود. از این جهت این آیه برای بیان این حکم بیان شده است که نیازی به ذبح ندارند و لازم نیست به آن طریق تزکیه شوند. اما آیا می‌توانیم بگوییم این آیه اطلاق دارد و وقتی می‌گوید «کلوا» یعنی آنجایی هم که اینها دهن زدند نجس هم نیست و نیازی به آب کشیدن ندارد؟ پس یک جهت حکم به عنوان اینکه مزکی یا میتنه است یک جهتش این است که آیا این پاک است یا نجس؟ طهارت و نجاست یک امر دیگری است.

حال اگر ما بگوییم این آیه اطلاق دارد، چون نسبت به طهارت و نجاست می‌فرماید: اطلاقش می‌شود، اطلاق طفیلی یا تطفلی، زیرا در مقام بیان این بوده که این نیاز به ذبح شرعی ندارد و نسبت به طهارت و نجاست اصلاً در مقام بیان نبوده.

ایشان می‌گوید: اساساً اینطور نیست که عقلاً در موارد اینچنینی نیز بگویند چون متکلم در مقام بیان بوده پس اطلاق جاری می‌شود. عقلاً اینطور نیست که در این موارد نیز اطلاق جاری کنند، عقلاً چنین سیره‌ای ندارند، اینطور نیست که بگوییم ما شک داریم متکلم در مقام بیان است یا خیر؟ اصل یا ظاهر اقتضاء می‌کند که اینجا در مقام بیان است، پس اینجا نیز اطلاق جاری کنیم. مثل جایی که در مقام بیان اصل تشریح حکم است، مثلاً در «اقیموا الصلوة» به اطلاق تمسک نمی‌کنند برای نفی جزئیت یا شرط مشکوک الشرطیه یا جزئیه زیرا در مقام بیان نسبت به اجزاء و شرایط نبوده، او فقط در مقام بیان اصل حکم بوده. لذا همانطور که آنجا به

اطلاق تمسک نمی‌کنیم در این مواردی هم که دلیل صرفاً برای بیان یک حکم خاص وارد شده، اینجا نیز به اطلاق برای امور دیگر تمسک نمی‌کنیم. بلکه غیر این موارد ما به اطلاق تمسک می‌کنیم.^۱

رساله حقوق

انواع چشم از جهت کسب آگاهی و عدم آن

بحث ما در مورد حق چشم بود. عرض کردیم چشم نیز مانند گوش از دید امام سجاد (علیه السلام) دروازه‌های آگاهی و معرفت انسان هستند. انسان از طریق چشم و گوش می‌تواند معرفت کسب کند و شناخت پیدا کند. حال این شناخت، سطوح مختلف دارد. وقتی که می‌گوییم دروازه آگاهی، این معنایش این است که قابلیت بهره‌برداری و کسب آگاهی با چشم وجود دارد، اما لزوماً مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. یعنی انسانها دو دسته هستند: یک دسته از این ابزار آگاهی استفاده بهینه می‌کنند و یک عده استفاده نمی‌کنند. چشم نیز گویا از دید قرآن دو نوع است: ۱. چشمی که می‌بیند؛ ۲. چشمی که نمی‌بیند آنچه را که باید ببیند. اینجا اشاره به کور و نابینا نمی‌کند، می‌گوید کسی ممکن است چشم داشته باشد و با آن ببیند یعنی کسب معرفت و آگاهی کند، اما کسی ممکن است چشم داشته باشد و اشیاء ظاهری را ببیند ولی آن را وسیله‌ای برای کسب معرفت قرار نمی‌دهد. لذا خداوند متعال در سوره اعراف در مورد کافران می‌فرماید: «لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا»^۲ بعضی چشم دارند و در این دنیا می‌بینند ولی «لایبصرون بها»، در جای جای قرآن به این دو رفتار اشاره شده. یعنی انسان‌هایی که چشم دارند و می‌بینند، انسانهایی که از این قوه بینایی برخوردار هستند، اما بینایشان را محصور در مشاهده اشیاء ظاهری کردند، اینکه از این امور به امور دیگری منتقل شوند تأمل و تفکر کنند و به علم و معرفت حقیقی دست پیدا کنند، اینطور نیست. طبیعتاً انسان با چشمش آگاهی‌های جدید پیدا می‌کند، یعنی وقتی اشیاء را می‌بیند طبیعتاً یک زوایایی از آن شیء مشاهد برایش آشکار می‌شود. فرض کنید تا حالا انسانی را ندیده یا یک حیوانی را ندیده یا جایی را ندیده، وقتی می‌بیند این اطلاعات او افزوده می‌شود، اما این ظاهر قصه است.

خداوند متعال در آیات فراوانی امر به دیدن همراه با تأمل و دقت می‌کند و در آیات متعددی کسانی را که می‌بینند و تأمل و دقت نمی‌کنند سرزنش می‌کند. شما جستجو کنید، آیاتی که با «انظروا» یا «أولم ينظروا» وارد شده، یعنی اثبات و نفی، امر به نظر و سرزنش به خاطر ندیدن؛ جایی می‌فرماید: «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»^۳ نگاه کنید عاقبت تکذیب‌کنندگان چه بوده، یعنی از راه آثار و نشانه‌های تکذیب‌کنندگان پی ببرید که تکذیب الهی چه نتیجه‌ای دارد؟ اینجا نیز دیدن است ولی دیدنی است که آگاهی و علم حقیقی به انسان می‌دهد، علم و معرفت حقیقی، علم و معرفت به مبدأ هستی است و هر آنچه که خداوند تبارک و تعالی خواسته یا در مثلاً در آیه «سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۴؛ ای رسول به مردم بگو که در زمین سیر کنند و ببینند که خداوند چگونه این موجودات را آفرید، سپس خدا عالم آخرت را ایجاد می‌کند و او بر همه چیز قادر و تواناست، اینکه می‌فرماید «انظروا كيف كان بدء الخلق» ببینید خداوند چطور عالم را خلق کرد، همانطور

^۱ فوائد الاصول.

^۲ سوره اعراف، آیه ۷۹.

^۳ سوره آل عمران، آیه ۱۳۷.

^۴ سوره عنکبوت، آیه ۲۰.

نیز آخرت را خلق خواهد کرد، این هم امر می‌کند به دیدن ولی یک وقت دیدن برای این است که انسان در این متوقف شود، یا این را مبدأ حرکت ذهنی و آگاهی بخشی خودش قرار دهد؟ از این قبیل ما زیاد داریم.

در مقابل کسانی که از چشمشان استفاده می‌کنند، ولی این موجب علم و آگاهی آنها نمی‌شود سرزنش می‌کند. «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ»^۱؛ نمی‌بینند که این شتر چگونه خلق شده، آسمان چگونه برافراشته شده، این کوه‌ها چگونه استوار شدند و ثابت شدند؟ این برای دیدن است. یعنی کسی که کوه و آسمان و شتر را می‌بیند، خدا از او می‌خواهد که در آنها تأمل کند و اینها منشأ علم و آگاهی انسان شوند یا در آیه دیگری می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»^۲ آیا اینها در ملکوت آسمانها و زمین نگاه و تأمل نمی‌کنند؛ آسمان و زمین و آنچه که خداوند آفریده ولو «من شیء»، یعنی کوچکترین چیز، اینها را انسانها می‌بینند، این نمی‌خواهد بگوید که انسانها نابینا هستند، نه این همان «لهم اعین لا یبصرون بها» همین را می‌خواهد بگوید یک عده‌ای چشم دارند و اشیاء را می‌بینند اما این دیدن آنها دروازه علم و آگاهی و معرفت برای آنها نیست.

پس ما دو دسته انسان داریم، انسان‌هایی که دیدن و چشم و نظر را ابزاری برای آگاهی و معرفت قرار می‌دهند اما بعضی را وسیله کسب و آگاهی معرفت قرار نمی‌دهند «لهم اعین لا یبصرون بها». این چیزی است که در آغاز امر باید به آن توجه کرد سپس می‌آییم سراغ کارهایی که چشم باید کند و نباید بکند.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ سوره غاشیه، آیات ۱۷ تا ۱۹

^۲ سوره اعراف، آیه ۱۸۵